

بازشناسی نقش و جایگاه ارتش در تحولات سیاسی – اجتماعی مصر؛ پیش و پس از سقوط دولت مرسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۰۲

مسعود مطلبی^۱*

چکیده

شاید بی‌راه نباشد اگر گفته‌شود که تولد مصر جدید همراه با ایجاد ارتش به سبک جدید و به تقلید از ارتش‌های مدرن اروپایی بوده‌است؛ بنابراین، در خوانش بسیاری از تحولات و فرایندهای سیاسی و رویدادهای نظامی، امنیتی و سیاسی و حتی اقتصادی این کشور پس از استقلال رسمی، ارتش به گونه‌ای بی‌بدیل و منحصر به فرد نقش داشته‌است. ارتش مصر دو بار مسیر تاریخ سیاسی این کشور را تغییر داده‌است؛ بار نخست، دخالت ارتش به انقلاب سال ۱۹۵۲ و سرنگونی ملک فاروق، پادشاه این کشور انجامید و بار دوم در روز سوم ژوئیه ۲۰۱۳، یعنی ۶۱ سال بعد، به سقوط دولت محمد مرسی ختم شد.

نوشتار حاضر تلاش دارد با بهره‌گیری از روش تحلیلی- تاریخی، چرایی این مهم را واکاوی کند. نتایج تحقیق نشان می‌دهند که با توجه به نقش تاریخی- سیاسی ارتش مصر در فرایند دولت - ملت‌سازی در این کشور و اینکه همه رهبران مصر به‌استثنای محمد مرسی، پیشینه نظامی داشته‌اند، می‌توان مدعی شد که در مصر به‌استثنای دوران کوتاه مرسی، همواره حکومت نظامیان، حاکم بوده‌است؛ با این حال، موفقیت ارتش مصر در تأمین ثبات و آرامش در دوره پس از کودتا و جایگاه آینده آن در صحنه سیاسی، تا حد زیادی به نحوه تعامل آن با گروه‌های فعال در صحنه داخلی مصر از جمله اخوان المسلمین و چگونگی برقراری توازن در روابط با قدرت‌های خارجی بستگی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: مصر، سیاست و حکومت، ارتش، خاورمیانه، اخوان المسلمین، دولت مرسی.

* ۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آزادشهر، ایران (نویسنده مسئول: mmtph2006@yahoo.com)

مقدمه

مروری بر تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی رخ داده در خاورمیانه مدرن نشان می‌دهد که که ارتش و نخبگان برآمده از متن آن، از اصلی‌ترین نیروهای تأثیرگذار در این زمینه به‌شمار می‌آیند. پیش از عصر استقلال کشورهای منطقه، در فرایند استقلال و تحولات بعدی آنها و به‌طور جدی در تحولات موسوم به بهار عربی، رد پای پررنگ نظامیان دیده می‌شود. تحولات جدید مصر و دخالت ارتش در برکناری حسنی مبارک و همراهی با انقلاب و سپس کودتا ضد دولت مشروع و قانونی مرسى، همراهی ارتش با انقلابیون تونس در برکناری بن‌علی، فروپاشی ارتش لیبی و دودستگی آشکار آن در مقابل معترضان، وفاداری ارتش سوریه به اسد و... به‌صورت جدی در چند سال اخیر، نقش ارتش را در تحولات سیاسی - اجتماعی خاورمیانه به‌نمایش می‌گذارد؛ در این راستا می‌توان گفت که فهم تحولات مختلف خاورمیانه و از جمله تحولات مصر پس از سقوط دولت‌های مبارک و مرسى، بدون درک و بررسی جایگاه نظامیان، بسی ناقص و نارسا خواهد بود.

این حقیقت را کسی نمی‌تواند انکار کند که ارتش در مصر از زمان پادشاهی «محمد علی پاشا»، دارای جایگاهی مهم و ویژه در میان مردم مصر بوده است؛ البته سابقه و نقش تاریخی ارتش مصر در اذهان مردم با دخالت‌هایی در سیاست، همراه شده است؛ چه اینکه در کمتر از سه سال دو رئیس‌جمهور در مصر برکنار شدند و مشروعیت آنها از بین رفت و در آن میان، مشروعیت شورای نظامی مصر نیز زیر پرسش رفت؛ در این شرایط استثنایی و همراه با مردم انقلابی مصر، ارتش، ورود و حسنی مبارک را به ترک کردن ریاست جمهوری مجبور کرد و پس از حدود یک سال از روی کار آمدن اولین رئیس‌جمهور منتخب مصر، یعنی محمد مرسى، ارتش در اقدامی مشابه، وی را نیز از قدرت برکنار کرد (Abul-Magd, 2013: pp 1-5).

حال که نظامیان، چنین جایگاهی داشته و دارند، این پرسش طرح می‌شود که «دلیل یا دلایل این تأثیرگذاری ارتش از لحاظ تاریخی در مصر و چرایی مداخله در تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور در چیست؟ و دیگر اینکه در فرایند سیاست - حکومت مصر جایگاه و وضعیت ارتش با رقبای دیگر چگونه خواهد بود؟» در پاسخ به پرسش، این فرضیه مطرح می‌شود که در کشورهای مانند مصر، نظامیان به دلایلی تاریخی و داشتن نقش اصلی در فرایند استقلال این کشورها، همزاد پیدایش دولت و عنصر مقوم آن بوده‌اند؛ از این رو در تاریخ تحولات این کشور، نقشی اساسی در سیاست و

حکومت ایفا کرده و خواهند کرد.

الف - چارچوب نظری

اگر مدرنیسم در خاورمیانه، محصول برخورد با وجوه مختلف تمدن غرب دانسته شود، آنچه به نظر می‌رسد، این است که نخستین برخوردهای تمدن غرب با سرزمین‌های مسلمان‌نشین، بهره‌مندی نظامی بود و این ملموس‌ترین شیوه برخورد و شاید تأثیرگذارترین بوده است. طعم تلخ شکست، اشغال، استعمار و جدایی بخش‌های از موطن اسلامی، بارزترین تصویری بود که در سرزمین‌های مسلمانان، اثری به‌غایت استوار و پایدار بر روح و روان رهبران سیاسی و دینی و حتی عامه مردم در این نواحی برجای گذاشت؛ همین شکست‌های نخستین، پرسش‌هایی را از چرایی آن در اذهان برخی از حاکمان و دولتمردان وقت به‌ویژه در امپراتوری عثمانی و قاجارها در ایران به‌دنبال داشت که «سبب پیروزی آنها و دلایل شکست اینان چه بود؟».

درواقع آنچه در نگاه اول به چشم می‌خورد، پیروزی مهاجمان با بهره‌گیری از ارتش منظم و سلاح‌هایی پیشرفته‌تر بود که در دست داشتند و در این شرایط، بهترین پاسخ ایجاد ارتش‌های مدرن، منظم و مجهز به شیوه معمول اروپاییان بود؛ این پاسخ هرچند ساده‌اندیشانه بود ولی با برخی از حقایق سیاسی و تاریخی، بیشتر همخوانی داشت و باب طبع حکومت‌گران هم بود. ارتش منظم و مجهز هم می‌توانست در برابر مهاجمان خارجی از منافع حاکمان صیانت کند و هم [می‌توانست] در داخل، ابزاری مناسب برای دفع هرگونه شورش و طغیان ضد سلاطین باشد؛ همین مسئله، یعنی اهمیت یافتن نیروهای نظامی در سیاست حکومت‌های وقت، به‌صورت جدی در تحولات بعدی، ابتدا در ایران و عثمانی و بعدها به اشکال و دلایل دیگر در کل منطقه خاورمیانه به موضوعی مهم تبدیل شد.

پس از جنگ جهانی اول و آغاز دوره استقلال‌خواهی، برخی تحولات باعث شد که که عرصه‌ی سیاست برای ورود نظامیان هموار شود. اولین مسئله که می‌شود بدان اشاره کرد، هویت تازه‌متولد بسیاری از این کشورها بود؛ این مسئله آنها را با مسائل امنیتی، تعیین مرزها، کشمکش بر سر قلمرو و داعیه‌های سرزمینی میان همسایه‌ها و حتی ادعاهای بین همان دولت‌های کوچک‌تر و ادعاهای ملی‌گرایانه منطقه‌ای که در جستجوی کشوری واحد عربی بودند درگیر کرد؛ درواقع، شیوه استقلال و کسب هویت دولتی و تقسیم قلمرو عثمانی که خاورمیانه از ویرانه‌های آن سربرآورد، همگونی‌های

فرهنگی، مذهبی و تاریخی زمینه‌ساز، چنین ادعاهای را فراهم می‌کرد؛ این موضوع به‌طور جدی با مسئله امنیت این کشورها پیوند داشت و بقای آنها را که تازه حیات یافته بودند، در معرض تهدید قرار می‌داد؛ از این رو [ایجاد] نیروی نظامی مؤثری که بتواند چنین بقایی را تضمین کند یا تهدیدها را دورسازد، به اولویت اساسی تبدیل می‌شد؛ علاوه بر این به دلیل نداشتن سابقه کشورداری در هریک از این قلمروهای جدید، برای اداره آن به نیرویی آموزش دیده، کارآمد و توانا نیاز بود که فرایند دولت‌سازی را پیش ببرد؛ تا این مقطع، این ویژگی، یعنی نیروی قابل و موجود، کمابیش در اختیار نظامیان بود یا به عبارت دیگر، متشکل‌ترین و آموزش دیده‌ترین نیروهای حاضر در کشور، نظامیان آموزش دیده بودند که هم از لحاظ سطح آموزش و هم الگوی اداره کشور از میانگین دیگر گروه‌ها و جامعه بالاتر بودند؛ همچنین نیروهای نظامی، تنها نیروهای دارای تشکیلات و قدرتی قابل ملاحظه بودند که به انحای مختلف می‌توانستند به صورت سازماندهی شده عمل کرده، قدرت را قبضه کنند. ضعف جامعه، تفرقه و پراکندگی نیروهای سیاسی از سویی دیگر باعث شد که نظامیان انگیزه‌ای بیشتر برای به دست آوردن قدرت سیاسی پیدا کنند (Kartveit & Jumbert, 2014: pp 2-9).

مسئله دیگر که به‌طور مؤثر در افزایش انگیزه نظامیان برای حضور در قدرت نقش داشت، سابقه همکاری برخی از نیروهای سیاسی در آستانه استقلال با خارجی‌ها و روحیه ناسیونالیستی پررنگ نظامیان بود که وجهی ضد استعماری داشتند و نماد وحدت و هویت ملی شناخته می‌شدند، در جوامعی که تجربه‌ای تلخ از دخالت خارجی داشتند که به نظامیان کمک می‌کرد، خود را با افکار عمومی، همسو دیده، زمینه را برای افزایش قدرت و حضور در سیاست، مناسب ببینند؛ این مسئله به‌ویژه از نیمه دوم قرن بیستم با وقوع مسئله فلسطین به شدت تشدید شد و نظامیان، خود را به عنوان نماد ناسیونالیسم و توانا در حل مقتدرانه این مسئله جلوه می‌دادند؛ همچنین از دلایل حضور نظامیان در سیاست را در بسیاری از کشورهای منطقه می‌توان پدیده نوسازی در کشورهایشان دانست. روند کند نوسازی که ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کهن، مانعی عمده در مسیر آن به‌ویژه از طرف بخش‌های نوگرایی جامعه دیده می‌شود، باعث شده بود که بخشی از جامعه با سوءظن به آنها نگرسته، آن را عامل عقب‌ماندگی تلقی کند؛ از این رو از نیروهای تحول‌خواهی حمایت می‌کردند که هم برای زدودن آنها توانایی داشته باشند و هم به انجام این تغییرها اراده و تمایل داشته باشند؛ در واقع به دلیل مدرن بودن نهاد و سازمان ارتش و تمایل‌های گسترده در میان نظامیان برای ایجاد این تغییرها، آنها توانستند خود را در افکار عمومی به عنوان نیروی نوساز و نوگرا و قایل به پیشرفت نشان داده، حمایت بخشی از

مردم را برای انجام تغییرهای موردنظر با خود همراه کنند؛ همین مسئله آنها را به دخالت در فرایند نوسازی و سیاست، ترغیب و زمینه حضور آنها را در سیاست مهیامی کرد؛ بدین ترتیب در بیشتر کشورهای خاورمیانه، تولد دولت - ملت همزاد با تولد ارتش و نظامیان بود و آنها خود، بخشی عمده از فرایند دولت‌سازی بودند؛ همین مسئله آنها را به قدرت و سیاست وارد کرد؛ امری که نزدیک به یک سده است، هنوز به‌طور جدی در کنار تحولات سیاسی و اجتماعی دیده می‌شود (Rubin, 2001: pp 47-50).

در این راستا و از لحاظ نظری درباره حضور ارتش در ساخت جامعه و سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌های جوامع خاورمیانه‌ای از جمله مصر، نظریاتی گوناگون ارائه شده است. برای مصر می‌توان به سه الگوی پیشنهادی کریستوفر کلاسم و جرج فیلیپ اشاره کرد (Clapham & Philip: 1985: pp 6-11)؛ این سه الگو از نظر اهداف، مدت حضور در رأس قدرت و درجه نفوذ و کنترل ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از هم متمایز می‌شوند؛ البته باید اذعان کرد که مرز میان این سه الگو به‌طور کامل از هم جدا و متمایز نیستند.

«الگوی میانجی»^۱ یا رژیم‌هایی که دارای حق و توبر تصمیم‌های دولت‌اند بدون اینکه نظامیان، خود، قدرت را در دست گیرند. دولت تحت فرمان سیاست‌مداران است و نهادهای سیاسی مدنی (احزاب، پارلمان و ...) به فعالیت‌های خود ادامه خواهند داد؛ با این حال، ممکن است، نظامیان، در بسیاری از زمینه‌ها تصمیم‌های دولت را تحدید کنند؛ رژیم‌های میانجی از این رو محافظه‌کارند و هدفشان حفظ وضع موجود است.

«الگوی نگهبان»^۲ که در آن، نظامیان بالاترین میزان نفوذ و کنترل را دارند و قدرت سیاسی را به‌طور مستقیم در دست می‌گیرند. رژیم‌های نگهبان ادعای کنند، وظیفه‌شان بازگرداندن بی‌نظمی و آشوب‌های ایجاد شده توسط سیاست‌مداران و اعاده قدرت به دست جامعه است. رژیم‌های نگهبان، مانند همه رژیم‌های نظامی، اقتدارگرا و محدودکننده حقوق مدنی‌اند اما انتظارات و محدودیت‌های این ساختارها، میزان کنترلشان را بر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی محدود می‌کنند چراکه طول مدت زمامداری‌شان به وضعیت این ساختارها وابسته است.

1. Moderator
2. Guardian

«الگوی حاکم» که رژیم‌های این گروه نسبت به دو رژیم گذشته، از کنترل سیاسی بیشتر و به مدت طولانی‌تر بهره‌مندند؛ رهبران چنین رژیم‌هایی، بیشتر بلندپروازی دارند و شاید خود را انقلابی یا رادیکال توصیف کنند؛ هدف آنان، تغییرهای بلندمدت در توزیع قدرت سیاسی و براندازی نهادهای سیاسی موجود (مانند پادشاهی‌ها یا احزاب سیاسی) از طریق ساخت مجدد اجتماعی و سیاسی با سازوکارهایی (مکانیسم‌هایی) مانند اصطلاحات ارضی یا ملی کردن است؛ در تلاش برای دستیابی به چنین اهدافی، این رژیم‌ها که از رژیم‌های رادیکال اقتدارگرایند، بر رسانه‌ها کنترلی شدید اعمال می‌کنند و احزاب و سازمان‌های شبه‌سیاسی غیر از احزاب فرمایشی خود را منحل می‌کنند؛ آنها می‌کوشند نه تنها دولت را کنترل کنند بلکه به میزانی بالا از نفوذ و بسیج جامعه دست‌یابند (Clapham & Philip: 1985:p 11). با بررسی موقعیت و جایگاه ارتش مصر در ساخت سیاسی این کشور می‌توان آن را در دو الگوی نگهبان و حاکم قرارداد.

ب- گذری تاریخی بر نقش سیاسی ارتش مصر

بررسی تاریخ مصر نشان می‌دهد که این کشور به‌رغم پیشینه کهن تمدنی، تا پیش از دوره «پادشاهی نوین» نیروی مستقل نظامی نداشته‌است و در جنگ‌ها و نزاع‌ها در دوره‌های مختلف با استفاده از مزدوران دیگر کشورها به دفاع از سرحدات خود می‌پرداخته‌است. اولین بار در زمان عثمانی است که سربازی به نام محمدعلی توانست نیرویی در حدود ۲۵۰ هزار نفر را سازمان‌دهی کند اما پس از او، انگلستان با رخنه در تمامی ابعاد نظامی مصر، ارتش این کشور را منحل کرده، خود با بازسازی آن زیر نظر افسران انگلیسی، درعمل، ارتش این کشور را به زیر فرمان خود برد (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۳۷).

با اوج‌گیری ناسیونالیسم مصری پس از جنگ جهانی اول، انگلستان مجبور شد در چند مرحله اختیاری را به ارتش مصر داده، خود به تدریج عقب‌نشینی کند. پس از جنگ جهانی دوم و با اعلام موجودیت رژیم غاصب اسرائیل، مصر در چهار مرحله با این کشور به جنگ وارد شد؛ اولین بار در ۱۹۴۸ تا ۱۹۴۹ این اتفاق افتاد و در ادامه در سال‌های ۱۹۶۷، ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ با اسرائیل، روبه‌رو شدند (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۳۸ تا ۳۴۱).

شکست مصر از اسرائیل در جنگ ۱۹۴۸ که دلیل عمده آن را فساد و ناکارآمدی دستگاه دولتی

ملک فاروق (پادشاه وقت مصر) بیان می‌کنند، موجب شد تا در سال ۱۹۵۲ گروهی موسوم به جنبش افسران آزاد، کودتایی نظامی را برنامه‌ریزی کنند که خود به نقطه عطفی در تاریخ مصر انجامید. کودتای ۲۳ جولای ۱۹۵۲ که اغلب، نوعی انقلاب تلقی می‌شود، نشانگر آغاز استقلال رسمی مصر است. افسران آزاد، شورای فرماندهی انقلاب را پایه‌گذاشتند و دوره گذار را اعلام کردند. در ۱۹۵۶، قانون اساسی جدید تصویب شد و به رئیس‌جمهور جدید (جمال عبدالناصر)، قدرت‌های بسیاری از جمله حق انتصاب و زرا داده‌شد. در جبهه اقتصادی، صنعتی شدن و ملی‌سازی، بالاترین اولویت‌ها را یافتند. کودتا مصر را به کشوری تبدیل کرد که در آن، حکومت تحت تسلط ارتش، اهداف و جهت اقتصاد را کنترل می‌کرد؛ هم‌زمان با این تحولات، تغییری درون طبقه حاکم رخ داد به طوری که نفوذ بورژوازی صاحب زمین به نفع طبقه‌ای جدید از صنعت‌گرایان کاهش یافت (Abdel-Malek, 1968:p87).

از لحاظ تاریخی انقلاب ۱۸۸۱ اوزابی ضد بریتانیایی‌ها، جنبش افسران آزاد و جنگ‌های مصر با اسرائیل، نقش مهم تاریخی ارتش را در تصور عموم مردم مصر تقویت کرد. پس از جنگ با اسرائیل، ارتش مصر در نگاه مردم به نگهبان سرزمین و هویت ملی در برابر تجاوز احتمالی اسرائیل تبدیل شد چراکه در آن مقطع تاریخی، دنیای عرب به‌خصوص مصر، هویت ملی خود را در چارچوب خصومت با هویت صهیونیسم و اسرائیل تعریف می‌کرد؛ براساس این، حکومت ناصر، نقش سیاسی برجسته‌ای برای ارتش در درون طبقه‌ای حاکم در نظر گرفت و عرصه را برای کنترل ارتش بر ابزارهای تولید فراهم آورد؛ علاوه بر این، پس از ۱۹۵۲، ارتش خود را نیرویی ضداستعماری معرفی کرد و رهبران ارتشی مانند ناصر شرح دادند که زمینه‌های کودتای ۱۹۵۲ را بایستی ابتدا به‌واسطه حضور بریتانیا در مصر دانست و نیز در فساد مشهود سلطنت جستجو کرد؛ این اعتبارنامه‌های ضداستعماری و لفاظی ملی‌گرایانه همراه آن که بر توسعه صنعتی تمرکز داشتند، موجب شد، ارتش حجمی عظیم از مشروعیت را نزد مردم به‌دست آورد (Salem, 2013:p2).

ملی‌کردن کانال سوئز در ۱۹۵۶ به‌عنوان نمایش واضح موضع ضداستعماری رژیم جدید، نقش ایفاکرد و تحولی به‌شدت مردم‌پسند برای مصریان ساخت؛ برای ارتش، این میراث مردمی تا به امروز هم ادامه داشته‌است. دست آخر، نه تنها دو جانشین ناصر از ارتش بیرون آمده‌اند، بلکه نظام وظیفه اجباری تضمین می‌کند که پیوندهایی میان نهاد ارتش و جمعیتی گسترده‌تر از مردم وجود دارد (Salem, 2013:p2).

ریاست جمهوری سادات، از تغییر در سیاست خارجی مصر، هم در سطوح سیاسی و هم اقتصادی

حکایت داشت. از لحاظ اقتصادی، سیاست «انفتاح» سادات، بازارهای مصر را به وجود آورد و به سرازیر شدن سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم منجر شد. از نظر سیاسی، مصر، معاهده صلح ۱۹۷۹ را با اسرائیل امضا کرد که نه تنها به تنش میان مصر و سایر کشورهای عربی، بلکه میان سادات و شخصیت‌های اصلی سیاسی و نظامی انجامید که با معاهده صلح، مخالف بودند؛ پس از امضای این معاهده، وزیر خارجه، محمد/ابراهیم کامل گفت: «من از خفت، انزجار و اندوه مُردم زمانی که شاهد وقوع این تراژدی بودم» (Salem, 2013:p2). پس از امضای معاهده صلح با اسرائیل در ۱۹۷۹، ارتش مصر دریافت‌کننده دومین حجم عظیم کمک نظامی از جانب آمریکا بوده است. میان سال‌های ۱۹۴۸ تا ۲۰۱۱، آمریکا بیش از ۷۱/۶ میلیارد دلار به مصر از لحاظ مالی کمک کرده است (ذوالفقاری، ۱۳۹۳: ۳۳). پس از امضای معاهده صلح با اسرائیل در ۱۹۷۹ به این سو، هرساله ارتش مصر بیش از ۱/۳ میلیارد دلار کمک نظامی مستقیم از آمریکا دریافت می‌کند و حدود ۸۰ درصد هزینه تهیه ادوات و تجهیزات نظامی وزارت دفاع مصر را آمریکا تأمین می‌کند (ذوالفقاری، ۱۳۹۳: ۳۳)؛ این روابط گسترده نظامی مالی با آمریکا، وجه‌های دیگر نیز دارد؛ ارتش مصر، هرگز تصمیمی و اقدامی اعمال نخواهد کرد که دریافت این حجم عظیم کمک‌های نظامی - مالی را از ایالات متحده به خطر اندازد.

۱- سیاست‌زدایی از ارتش

نقش ارتش در سیاست مصر پس از عصر ناصر، موضوع مباحث زیادی در آثار منتشره شده است (Alexander, 2011; Satloff, 1988). صاحب‌نظرانی چون: حازم قنديل و عماد هارب استدلال می‌کنند که هرچند ارتش، پشت کودتای ۱۹۵۲ بود که به تشکیل حکومت پسااستقلال مصر منجر شد، فرایند حاشیه‌ای شدن نهاد ارتش، از پیش‌تر آغاز شده بود (Kandil, 2012:p15). ناصر، سادات و مبارک، همگی از سازوبرگ امنیتی دولت بر فراز ارتش به‌عنوان ابزار سرکوب بهره‌مند بودند و در زمان حکمرانی مبارک، گروهی جدید از نخبگان، پدیدار شدند که نشانگر چالش با ارتش بود؛ این نخبگان اقتصادی جدید به هسته مرکزی طبقه حاکم تبدیل شدند و از این رو، موقعیت ارتش را به حاشیه بردند؛ با وجود این، دیگرانی از قبیل یزید سایی استدلال می‌کنند که مصر تا ۲۰۱۱ (و پس از آن) به‌عنوان دولتی نظامی باقی ماند و آنچه تغییر کرد، قابلیت رؤیت ارتش درون عرصه‌های سیاسی و اقتصادی مصر بود؛ این ادعا تاحد زیادی در پرتو ادعاهای پس از ۳۰ ژوئن ۲۰۱۳ مبنی بر اینکه ارتش مصر «به قدرت بازگشته است»، صحت دارد (Salem, 2013:p3).

از یک سو، دشوار می‌توان استدلال کرد که ارتش به کلی سیاست‌زدایی شد. در تصور عامه، حمایت مردمی از ارتش و نفوذ آن در عرصه اقتصادی به‌طور گسترده ادامه‌داشته، به‌ویژه شخصیت‌های عالی‌رتبه ارتش، بخشی از نظام فاسدی بودند که تحت حکمرانی مبارک وجود داشت. *عبداله الاشعل*، دیپلمات سابق و نامزد انتخابات ریاست جمهوری مصر در سال ۲۰۱۱ نیز قدرت اقتصادی ارتش را به «دولت در دولت»، تعبیر و بیان می‌کند: «ما در عمل، کشوری داریم که مصر نامیده می‌شود و یک حکومت واقعی دیگر به نام ارتش» (کردونی، ۱۳۹۲: ۲)؛ علاوه‌براین، ارتش پس از آغاز به کار حکومت مصر، همواره بخشی از طبقه حاکم بوده است. در حالی که موقعیت ارتش درون طبقه حاکم در مواجهه با سایر نخبگان تغییر یافته، حضورشان در آن طبقه، انکارناکردنی است؛ از سوی دیگر، دولت‌های متوالی می‌کوشیدند تا قدرت شخصیت‌های نظامی‌ای را که تهدیدآمیز به‌شمار می‌آمدند، محدود کنند. با ریاست جمهوری مبارک، تلاش‌ها برای درگیر کردن ارتش در نظام از خلال پشتیبانی و انگیزه‌های اقتصادی به کرات انجام شد و چهره‌های مردمی ارتش، مانند *عبدالحلیم ابوغزالا*، وزیر دفاع پیشین، از دستیابی به مناصب قدرتمند بازداشته شدند (Salem, 2013:p3).

علاوه‌براین، تغییری چشمگیر که از زمان ناصر به بعد (و حتی در دوره‌های سادات و مبارک هم ادامه داشت) روی داد، تمرکز بر گسترش نهاد امنیتی داخلی بود؛ به این معنا که وزارت داخلی، انباشت قدرت‌های غیرموازی را آغاز کرد.

در پی «شورش‌های نان» ۱۹۷۷ که در آن سادات به ارتش دستور داد، اوضاع را آرام کند، وی، قدرت پلیس را برای پیشگیری از ناآرامی‌های بیشتر تعمیق کرد. در زمان مبارک، وزارت امور داخلی، دست بالا را داشت و بی‌رحمی پلیس به یکی از بزرگ‌ترین معضلات مصر تبدیل شد؛ این امر را می‌توان در پرتو سیاست‌های اقتصادی مشاهده کرد که تنها می‌توان با زور، تأثیرهای آن را متوقف ساخت؛ این تغییرها عرصه را برای ظهور شخصیت‌های نخبه جدید که موقعیت ارتش را حتی بیش از این حاشیه‌ای خواهند کرد، فراهم آورد (Salem, 2013:p4).

۲- صف‌بندی‌های مجدد طبقه حاکم و مسلط

تغییرهای قدرت درون نخبگان، به‌ویژه با عطف توجه به کنترل بر اقتصاد مصر، به تضعیف موقعیت ارتش در برابر سایر کنش‌گران در طبقه حاکم کمک کرد. در زمان ناصر، برنامه‌های ملی‌سازی و صنعتی‌سازی تضمین می‌کرد که کنترل بخش‌های زیادی از اقتصاد با ارتش است؛ این وضعیت،

اندکی در زمان *سادات* در پی خصوصی‌سازی چشمگیر بخش دولتی تغییر کرد؛ با این حال، در طول دهه ۱۹۸۰، ارتش به‌طور مجدد، گسترش دسترسی اقتصادی‌اش را به مناطقی آغاز کرد که در گذشته، تحت کنترل غیرنظامیان بودند. در سراسر دوران ریاست‌جمهوری *سادات*، ارتش، قدرت خود را در عرصه اقتصاد با سرمایه‌گذاری و اجرای طرح‌های عظیم در توریسم، صنعت و مستغلات که همگی معاف از نظارت بودند، گسترش داد؛ این گسترش به‌طور مشخص در سه حوزه چشمگیر بود: کشاورزی و عمران زمین، صنعت اسلحه‌سازی، ساخت‌وساز و خدمات (Cooley, 1972:p 5).

امپراتوری اقتصادی‌ای را که امروز ارتش به خاطرش مشهور است (به‌رغم فقدان داده‌هایی قابل‌اتکا که اندازه آن را تخمین می‌زند)، می‌توان به این دوره نسبت داد. سودهای ناشی از برخی از این فعالیت‌های اقتصادی (چشمگیرتر از همه، تولید و صادرات سلاح) تا به امروز، مخفی نگه‌نداشته شده‌اند. تولید کشاورزی و غذا بخش اقتصادی دیگری است که ارتش در آن سرمایه‌گذاری را آغاز کرد. عمران زمین (تبدیل بیابان به زمینی برای توسعه شهری) که در زمان *سادات* تا دهه ۱۹۸۰ خصوصی‌سازی شده بود، شاهد احیایی در فعالیت‌های ارتش شد؛ ارتش همچنین طرح‌های توسعه‌مدارانه‌ای عظیم را در زمان مبارک برعهده گرفت؛ بدین ترتیب، دهه ۱۹۸۰ شاهد آن بود که ارتش شروع کرد به شعبه‌زدن در صنایع متعدد، آن هم به قیمت کنترل دولت و غیرنظامیان بر این صنایع؛ این امر به ایجاد اتحاد میان ارتش و بورژوازی‌ای منجر شد که بر این صنایع کنترل داشت؛ با این حال، تا اواخر دهه ۱۹۹۰، حلقه تاجران *جمال مبارک*، خصوصی‌سازی فزاینده آنها و انحصارطلبی، یک‌بار دیگر، تهدید کردن سهم ارتش در اقتصاد را آغاز کرد (Salem, 2013:p5).

در زمان مبارک، نخبگان اقتصادی جدیدی به‌وجود آمده بودند که در میان آنها *جمال مبارک*، فرزند مبارک، شخصیتی مهم به‌شمار می‌رفت؛ این گروه، چالشی قدرتمند با دیگران درون طبقه‌ی حاکم ایجاد کرد و می‌توان به‌واسطه تبعیتشان از نولیبرالیسم به‌مثابه روش انباشت سرمایه‌دارانه، آنها را وصف کرد؛ حضور این گروه نولیبرال، از تغییر در طبقه حاکم حکایت می‌کرد به‌طوری‌که آنها به‌سرعت شروع کردند به مبارزه برای افزایش کنترل، به‌ویژه درون حزب ناسیونال دموکراتیک^۱ حاکم (Salem, 2013:p5). نسخه انحصار سرمایه‌داری آنها، انحصارهای ارتش را در بخش‌هایی معین به‌چالش کشید؛ به‌خصوص تمرکزشان بر خصوصی‌سازی بخش‌هایی از اقتصاد بود که پیش‌از این دولت و ارتش آنها را کنترل می‌کردند؛ بخش‌هایی از قبیل بانک‌های ملی و طرح‌های عمران زمین (McMahon,

1. National Democratic Party of Egypt

2013:p166)؛ این تغییرها به‌طور عمده، نتیجه سیاست‌هایی بودند که از جانب جمال مبارک و نخبگان نولیبرال جدید درون حزب ناسیونال دموکراتیک رواج یافتند. نفوذ فزاینده جمال و سایر تاجران به‌طور مشخص در کمیته سیاست‌گذاری حزب (یکی از قدرتمندترین کمیته‌های حزب حاکم)، مشهود بود.

مصر دوران مبارک به یکی از دولت‌های نولیبرال برجسته در خاورمیانه تبدیل شد. همان‌طور که تیموتی میشل اشاره کرد، هم‌توانایی بازارها برای سازوکار یافتن آزادانه و هم خصوصی‌سازی شایع به‌صورت نابرابر به‌کار گرفته شدند و از این رو، تنها اقلیت نخبگان سودبرند در حالی که بیشتر مصریان، افول کیفیت زندگی‌شان را شاهد بودند (Mitchell, 2002:227-228)؛ نمی‌گوییم که سایر اعضای طبقه حاکم در طرح نولیبرالی که فواصل عمیق میان طبقات اجتماعی مصر ایجاد کرد، شرکت نجستند، بلکه استدلالمان این است که این گروه جدید نخبگان، سایر اعضای طبقه حاکم را (از جمله ارتش) به‌واسطه سرمایه‌داری انحصارطلبانه‌شان به‌چالش کشیدند.

در طول سومین دهه ریاست‌جمهوری مبارک، نخبگان اقتصادی که اینک بخش عمده اقتصاد مصر را به انحصار خود درآورده بودند، به‌طور وسیع به پلیس و نیروهای امنیتی اتکا کردند (McMahon, 2013:p166)؛ این امر به‌طور مشخص در شکلی که نیروهای امنیتی با شمار فزاینده اعتصاب‌های کارگری برخورد می‌کردند، آشکار بود. تنش‌های طبقاتی افزایش یافتند و خطر انفجارشان وجود داشت و اعمال زور از جانب دولت حتی حیاتی‌تر می‌نمود. به‌منظور حفظ ثبات لازم برای استثمار اقتصادی، ضرورت داشت که ناآرامی اجتماعی به دلیل افزایش قیمت‌ها و نابرابری در سطحی حداقلی نگه‌داشته شود و این اتفاق از خلال افزایش فعالیت‌های پلیسی و بی‌رحمی نیروی پلیس انجام گرفت؛ این تنش‌ها در وهله نخست از حکم‌شدگی فزاینده نولیبرالیسم نشأت می‌گرفت که در شکاف‌های گسترده میان طبقات اجتماعی، تأثیرهای برنامه‌های تعدیل ساختاری در سطح خرد و نفوذ سرمایه خارجی و گسترش سرمایه‌گذاری (که همچنین منافع اقتصادی ارتش را تهدید می‌کرد) آشکار بود (Shahine, 2011:pp 1-3).

علاوه بر این، در سطح سیاسی، تقلب نظام‌مند انتخاباتی و بی‌رحمی فزونی‌یافته نیروهای امنیتی به ناآرامی‌ها در جامعه مصر اضافه شد. دگرگونی‌ای که در ۱۹۷۱ آغاز شده بود، اینک به پایان رسید: حزب حاکم، به‌طور عمده، متشکل از نخبگان نولیبرال و تحت حمایت وزارت داخلی و نیروهای امنیتی، کترلی چشمگیر بر مصر اعمال کرد. تنش طبقاتی ناشی از نابرابری

فزاینده، قیمت روبه‌رشد کالاها و اساسی و شمار روبه‌افزایش اعتصاب‌های کارگری، از آن حکایت‌داشتند که بخش‌هایی قابل‌توجه از مردم مصر، زنده‌ماندن را بیش‌ازپیش دشواری می‌یافتند (Nagi, 2011:p6 ; Amin, 2011: p100)؛ این ترکیب چالش از جانب نخبگان نولیبرال جدید در کنار افزایش حاد در نابرابری اجتماعی ناشی از سیاست‌های همین نخبگان، موضوع مداخله ارتش را در سال ۲۰۱۱ روشن می‌کند (Amin, 2000:pp 4-5; Shahine, 2011:pp 3-4).

ج- ریشه‌های داخلی انقلاب ۲۰۱۱ مصر، در سطح امنیتی

نظام حسنی مبارک، به‌رغم ژست‌های مردم‌سالاری که می‌گرفت، در رویارویی با شهروندان، چهره‌ای خشن و بی‌رحم داشت. بسیاری از تظاهرات‌های مسالمت‌آمیز سرکوب می‌شد؛ مخالفان بدون طی روند محاکمه عادلانه، دستگیر و زندانی می‌شدند و در زندان، بدترین شکنجه‌ها را تحمل می‌کردند؛ بدترین اهانت‌ها به مردم در مراکز پلیس [تحمیل] می‌شد و در مجموع، حکومتی پلیسی بر جامعه حاکم بود در این میان، چندین مسئله اسباب نارضایتی مردم از نظام حاکم را بیش از پیش فراهم کرده بود:

۱- استمرار قانون فوق‌العاده از سال ۱۹۸۱

اصطلاح «حالت فوق‌العاده» طبق تعریف قانونی آن، به زمانی، مربوط است که خطری جامعه و امنیت ملی را تهدید کند و نتوان با آن خطر از طریق راه‌های متعارف مقابله کرد؛ اما کاربرد این مفهوم در کشور مصر دگرگون شد و به‌صورت قانونی برای تعامل با اوضاع عادی و طبیعی جامعه درآمد. قانون اضطراری از سال ۱۹۶۷ اجرا شده است و طبق این قانون، قدرت پلیس افزایش یافت، حقوق قانون اساسی به‌تعلیق درآمد و هرگونه فعالیت سیاسی غیردولتی نظیر برگزاری تظاهرات و تجمع‌های سیاسی، محدود می‌شد؛ طبق این قانون، بیش از ۱۷ هزار نفر دستگیر شدند و تعداد زندانیان سیاسی به بالاترین میزان خود، یعنی ۳۰ هزار زندانی رسید؛ در واقع، حسنی مبارک از قانون اضطراری برای احاله افراد مدنی، اسلام‌گراهای مسلح و غیرمسلح به دادگاه‌های نظامی استفاده می‌کرد تا جایی که در کمتر از یک دهه، ۱۰۳۳ نفر به این دادگاه‌ها احاله و از میان آنها ۹۲ نفر به اعدام و ۵۸۲ نفر به حبس محکوم شدند (آقادی، ۱۳۹۲: ۲).

۲- خشونت پلیس و نیروهای امنیتی

در سایه عمل به قانون فوق‌العاده، شهروندان مصری از ظلم و نقض حقوقشان رنج می‌کشیدند و این ظلم در دستگیری، زندانی و کشتار مردم متجلی شد؛ از مهم‌ترین این حوادث، کشته‌شدن جوانی از شهر اسکندریه به نام خالد سعید به دلیل شکنجه نیروهای پلیس در ژوئن ۲۰۱۰ بود؛ کسی که انقلابیان جوان مصر به وی لقب شهید الطوارئ (شهید حالت اضطراری) را دادند (کاویانی راد و بویه، ۱۳۹۰: ۴۰۶).

دستگاه امنیت داخلی مصر در طول دوران مبارک، بسیار بزرگ شد و تعداد کارکنان وزارت کشور به بیش از هشتصد هزار نفر افزایش یافت؛ این علاوه بر ۴۵۰ هزار افسر و سربازی بود که نیروهای پلیس را تشکیل می‌دادند. به‌رغم وجود حجمی گسترده از نیروهای امنیت داخلی، این افراد در زمینه حفظ امنیت شهروندان نقشی نداشتند؛ در این فضا جریان‌های اسلامی، بیشترین آزار و اذیت، شکنجه و زندان را متحمل شدند (باقری و عوض‌پور، ۱۳۹۲: ۵۰ تا ۵۳).

تردیدی نیست که فشار مردمی از جانب معترضان در کنار تهدیدهای قسمت‌های گوناگون بخش عمومی و خصوصی برای اعتصاب‌کردن، نقشی عمده در واداشتن مقام‌ها به گوش سپردن به مطالبات ایفاکرد؛ در این مطالبات که در خصوص برابری و آزادی اجتماعی مرکز شده بودند، بی‌رحمی پلیس و اصلاحات وزارت داخلی نیز، به‌طور اساسی نقش داشتند. امکان‌ناپذیری نجات مشروعیت رژیم مبارک به‌سرعت آشکار شد و بی‌تردید، تصمیم ارتش درباره مداخله را تحت تأثیر قرارداد.

د- سقوط مرسی و تحول نقشی ارتش

گرچه شواهدی وجود دارند که تأیید می‌کنند، عزل محمد مرسی از ریاست جمهوری مصر از طرف ارتش و نیروهای امنیتی برنامه‌ریزی شده بود ولی ارتش هم برنامه‌ای مشخص برای پس از به‌دست‌گرفتن دولت در نظر نگرفته بود؛ براساس این می‌توان سیاست راهبردی نیروی جدید را که مرکز آن ارتش است، «حل بحران» و «سیاست عکس‌العملی» نامید که همان سیاست راهبردی اشتباه اخوان‌المسلمین در زمان در دست داشتن قدرت بود.

به‌طور مسلم، زمانی که السیسی بیانیه عزل مرسی را صادر کرد، زلزله سیاسی در نظام

حاکم مصر رخداد؛ پس از آن بود که تا دو ماه از این حادثه، ارتش همه خواسته‌های نیروهای سیاسی داخلی و نیز خارجی را با محور «حل بحران» نادیده انگاشت و تنها راه‌حل بحران موجود را گشودن سلاح روی مردم خود دید که اوج آن را می‌توان در پراکنده‌کردن تظاهرات‌کنندگان میدان «رابعه العدویه» و میدان «النهضة» در تاریخ ۱۴ آگوست ۲۰۱۳ شاهد بود که هزاران کشته و زخمی برجای گذاشت و در واقع، نوعی جنگ داخلی را در مصر آغاز کرد؛ یکی از این درخواست‌ها از طرف «جریان هم‌پیمانان ملی حمایت از مشروعیت» در تاریخ ۱۶ نوامبر ۲۰۱۳ بود که برای مذاکره با دولت شرط‌کرده بود که دستگیری و اقدام‌های امنیتی ارتش، متوقف شود و بازداشت‌شدگان پس از ۳۰ ژوئن، آزاد شوند و شبکه‌های ماهواره‌ای دوباره به کار خود ادامه دهند که با مخالفت، مواجه شد؛ براساس این بود که دولت و ارتش، گام‌های امنیتی عکس‌العملی برداشتند که انحلال جماعت اخوان المسلمین و مصادره اموال منقول و غیرمنقول آنها، اولین و آخرین گام این موج نبود (آقادی، ۱۳۹۲: ۳).

بدین ترتیب، ارتش مصر و نیروهای طرف‌دار آن، از میان‌بردن هرگونه عکس‌العمل نیروهای انقلابی را با انحلال اخوان و دستگیری رهبران عالی و مدیران میانی اخوان در دستور کار خود قرار دادند در حالی که دولت موقت و ارتش مصر، نه قدرت نظری (تئوریک) چندین دهه اخوان و نه سازماندهی آن را به‌ارث برده بود. ارتش در پراکنده‌کردن مردم به‌خصوص در خصوص تظاهرات‌کنندگان رابعه العدویه و میدان النهضة به شکلی عمل کرد که زمان حسنی مبارک را در اذهان تداعی می‌کرد. ارتش و قوه قضاییه مصر، رهبران اخوان را دستگیر کردند ولی همچنان اعتراض‌ها و تظاهرات ادامه داشت؛ چه اینکه تظاهرات‌های طولانی و تحصن‌های خیابانی مردم مصر که گاه، چندین روز به‌طول می‌انجامید، به پشتیبانی‌های مواد غذایی و خوراک، بیمارستان موقت و ... نیاز داشت که جز سازمان‌هایی مانند اخوان از پس آن بر نمی‌آمدند؛ بنابراین نمی‌توان این چنین قضاوت کرد که قلع‌و‌قمع تجمع‌های مسالمت‌آمیز مردمی و نیز محاکمه رهبران یک جریان، عاملی بازدارنده برای فعالیت سازمانی نظیر اخوان پس از سقوط مرسی باشد (Salem, 2013:p5).

کودتای تابستان ۱۳۹۳ مصر و برکناری مرسی، آن هم در مدتی کوتاه، از یک‌سری واقعیت‌ها نشان داشت که می‌توان یکی از مهم‌ترین دلایل آن را این دانست که محمد مرسی و دولت جدید اخوانی نتوانستند به واقعیت‌هایی مانند نوع تحولات در مصر، ساختار

جامعه‌شناسی و سیاسی، ترتیب‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش ارتش در ساختار حکومت و سابقه فعالیت اسلام‌گرایان و بافت اسلامی مصر و همچنین جبر جغرافیایی کشور توجه‌کنند (Monier & Ranko, 2013: pp111-123).

اصرار مرسی و اخوان‌المسلمین در نادیده‌گرفتن نزدیک به ۴۹ درصد از مردمی که به وی رأی نداده بودند، میل به انحصارطلبی در قدرت، دست‌کم‌گرفتن نهادهای سنتی قدرت مانند ارتش و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، مشارکت ۳۳ درصدی در فراندوم قانون اساسی (پیروزی گفتمان تحریم بر مشارکت در انتخابات) و درنهایت، ناکارآمدی در پاسخ‌گویی به خواست‌های به‌حق انقلابیان در حیطه ایجاد تغییر در حوزه اقتصادی مردم و رفع موانع و مشکلات اشتغال، بیکاری و معیشت مردم، همراهی با افراطی‌های سلفی در موضع‌گیری‌ها و برخورد با پیروان مذاهب و ادیان در داخل مصر، دخالت در امور داخلی سوریه و حمایت از تروریست‌های تکفیری و اعلام ضرورت براندازی حکومت قانونی این کشور و اقدام به قطع رابطه با دولت سوریه و استمرار رابطه با رژیم صهیونیستی، فضا را به سمت بدتر شدن سوق داد؛ در نتیجه، دولتمردان نه تنها نتوانستند از بحران‌ها عبور کنند، بلکه در دام بحران‌های رقیب گرفتار آمدند و به قشون‌کشی‌های خیابانی دست زدند و در عمل از کنترل بحران و انجام وظایفشان غافل شدند و درنهایت، آن چیزی که رقیب برای آنان رقم زد، بحران مشروعیت بود که پاسخ آن را در برگزاری فراندوم عدم کفایت دولت مرسی یا مداخله ارتش اعلام کردند و چون موضوعی به نام اعتراض‌های خیابان در قالب «جنبش ترمرد» و «جبهه نجات ملی» در میان بود، ارتش که با سیاست‌های مرسی به‌حاشیه‌رانده شده بود، به بهانه برقراری نظم و کنترل بحران و در عمل، در نقش وکیل مدافع نیروهای غرب‌گرا، وارد شد و نتیجه، آن شد که فضای جامعه به پادگانی تبدیل شد و به حکومت یک‌ساله اخوان‌المسلمین با دستگیری مرسی و رهبران ارشد آن سازمان پایان دادند و برگی دیگر از تحولاتی را رقم زدند که نقش رهبران در حال گذار در به‌وجود آمدن آن، بی‌تأثیر نبود (Monier & Ranko, 2013: p 123).

ه- قانون اساسی جدید و نهادینه‌شدن قدرت و جایگاه ارتش

بی‌درنگ، پس از کودتا، براساس قانون اساسی پیشین که مرسی چند ماه قبل، آن را برقرار کرده بود، عدلی منصور، رئیس دادگاه عالی قانون اساسی، رئیس‌جمهور موقت مصر شد؛

وی که گماشته نظامیان بود، هیئتی ده‌نفره را برای بازنگری در قانون اساسی منصوب کرد؛ سپس کارگروهی پنجاه‌نفره را به عضویت مجلس مؤسسان قانون اساسی گماشت. مجلس مؤسسان به ریاست عمر و موسی پس از شصت روز، پیش‌نویس را تصویب کرد. همه‌پرسی قانون اساسی مصر در تاریخ ۲۴ و ۲۵ دی ۱۳۹۲ برگزار شد. ارتش پس از کودتا، قانون اساسی جدید مصر را که پس از کش‌وقوس فراوان، در آذر و دی ۱۳۹۱، طی همه‌پرسی‌ای با مشارکت ۳۳ درصد به تأیید ۶۴ درصد مردم رسیده‌بود، کنارگذاشت؛ پس از کودتا، ارتش به تغییر قانون اساسی دست‌زد. کمیته عالی انتخابات مصر خاطر نشان کرد که از مجموع ۱۹ میلیون نفر رأی‌دهنده، یعنی نزدیک ۳۹ درصد، ۹۸ درصد به قانون اساسی جدید رأی مثبت داده‌اند؛ این در حالی بود که این میزان در سال گذشته، نزدیک ۳۳ درصد بود که تنها ۶۳ درصد این مقدار به قانون اساسی رأی مثبت داده‌بودند (نگاه‌کنید به جدول زیر).

جدول شماره (۱): سیر تاریخی تغییر قانون اساسی در مصر

رفراندوم ۲۰۱۳ (سیسی)		رفراندوم ۲۰۱۲ (مرسی)		
شمار آرا	درصد	درصد	شمار آرا	
۱۹,۹۸۵,۶۹۸	۹۸,۱۳	۶۳,۸۳	۱۰,۶۹۳,۹۱۱	آری
۳۸۱,۳۴۱	۱,۸۷	۳۶,۱۷	۶,۰۶۱,۱۰۱	نه
۲۰,۳۶۷,۰۳۹	۹۸,۸	۹۸,۲۲	۱۶,۷۵۵,۰۱۲	رأی‌های درست
۲۴۶,۶۳۸	۱,۲	۱,۷۸	۳۰۳,۳۰۵	رأی‌های سفید یا باطله
۲۰,۶۱۳,۶۷۷	۱۰۰	۱۰۰	۱۷,۰۵۸,۳۱۷	مجموع
۳۸۱,۳۴۱	۱,۸۷	۳۶,۱۷	۶,۰۶۱,۱۰۱	نه
	۳۸,۵۹	۳۲,۸۶		درصد مشارکت
	۵۳,۴۲۳,۴۸۵	۵۱,۹۱۹,۰۶۷		واجدان
	۳۷,۴۱	۲۰,۶		موافقت

منبع: (بخشی، ۱۳۹۳: ۲)

اولین قانون اساسی مصر در سال ۱۹۲۳ به‌نگارش درآمد اما پس‌از آن در سال‌های ۱۹۵۶، ۱۹۵۸، ۱۹۶۴ و ۱۹۷۱ قوانین اساسی جدید به‌تصویب رسیدند. قانون اساسی مصوب

در دوران زعامت جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۱ نگارش یافته بود که ساختار اقتدارگرایانه و تک‌حزبی حاکمیت را حفظ می‌کرد؛ سرانجام در ۲۲ مه ۱۹۸۰، به دلیل فشارهای مردمی و معاهده صلح مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹، قانون اساسی مصر بازنگری شد و تغییرهایی چشمگیر در ساختار سیاسی و حکومتی مصر ایجاد کرد؛ برای نمونه، تأسیس نظام چندحزبی، تعیین زبان عربی به‌عنوان زبان رسمی و فقه اسلامی به‌عنوان مرجع اصلی قانون‌گذاری، تأسیس مجلس شوراها، تخصصی ملی با هدف ارائه مشورت به رئیس‌جمهور و کابینه و تثبیت مطبوعات به‌عنوان نهادهای مردمی مستقل، از جمله آنهاست (Ashour, 2012: pp 1-2).

براساس این قانون، اسلام دین رسمی مردم مصر و منبع اصلی قانون‌گذاری محسوب می‌شد که نشان‌دهنده جایگاه ویژه دین مبین اسلام در میان مردم مصر است؛ هرچند که در قانون اساسی ۱۹۸۰، مرجعی برای حراست از قوانین مخالف اسلام پیش‌بینی نشده بود. پس از تحولات مصر و برکناری مبارک در سال ۲۰۱۱، شورای نظامی به ریاست سرلشکر طنطاوی، وزیر دفاع، براساس این قانون اساسی (۱۹۷۱ اصلاحی ۱۹۸۰)، قدرت را در اختیار گرفت و حدود یک سال حکومت کرد، ولی مخالفت بیشتر مردم با حکومت نظامیان، آنان را وادار ساخت که طی فرایندی قدرت را به منتخبان مردم واگذار کنند؛ آنها ابتدا قانون اساسی پیشین را تعدیل کردند و به‌همه‌پرسی گذاشتند و ۷۷ درصد مردم به این قانون اساسی رأی دادند و در عمل، این قانون، مبنای تنظیم حیات سیاسی بعدی در مصر شد. برگزاری انتخابات ریاستی در سال ۲۰۱۲، برپایه این قانون اساسی صورت گرفت که آقای محمد مرسی، نامزد جریان اخوان المسلمین، در دور دوم انتخابات، برنده شد و با ۵۱ درصد مجموع آرا در این انتخابات، پیروز بود. با به‌قدرت رسیدن مرسی، تلاش برای تغییر قانون اساسی آغاز شد و رئیس‌جمهور جدید با فرمانی، دستور برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان را صادر کرد که هدف آن، نگارش قانون اساسی جدید بود؛ در این انتخابات، جریان اخوان المسلمین، ۴۷ درصد و سلفی‌ها، ۲۸ درصد مجموع کرسی‌های این مجلس را به‌دست آوردند و طبیعی است، قانون اساسی تدوین‌شده از سوی گروهی از این مجلسی که ۷۵ درصد آن اسلام‌گرا هستند، خوشایند بسیاری از نیروهای سیاسی و نهادهای رسمی نباشد (بخشی، ۱۳۹۳: ۱ تا ۳).

کودتای نظامیان به رهبری سرلشکر عبدالفتاح سیسی، وزیر دفاع، در اواسط سال ۲۰۱۳ و بهره‌برداری آنان از مخالفت گسترده مردم و احزاب ملی و سکولار از ناکارآمدی حکومت

مرسی و انحصارطلبی اخوان المسلمین که در آن، قانون اساسی با رأی ۹۸ درصدی مشارکت‌کنندگان به تصویب رسید؛ در عمل به حذف اخوان از قدرت انجامید و سبسی با اعلام نقشه راه، برنامه خود را برای انتقال قدرت به غیرنظامیان اعلام کرد و سپس تدوین و فراندوم قانون اساسی صورت گرفت (AbuKhalil, 2013: pp 1-2).

متن این قانون که ۲۴۷ ماده دارد، متضمن بندهایی جنجال‌برانگیز است؛ برای نمونه، اختیاراتی بسیار به ارتش داده شده است؛ از جمله وزیر دفاع به طور حتمی باید از فرماندهان ارتش باشد و حق عزل و نصب وی نیز از رئیس‌جمهور گرفته شده و به شورای عالی نیروهای مسلح واگذار شده است؛ براساس این، رئیس‌جمهور برای عزل وزیر دفاع باید از نهاد نظامی مصر و شورای عالی نیروهای مسلح موافقت رسمی داشته باشد. محاکمه شهروندان غیرنظامی در دادگاه‌های نظامی، یکی از بحث‌برانگیزترین مفاد قانون اساسی جدید است (Rizk & El Sharnoubi, 2013: p1).

در قانون اساسی جدید، طبق ماده ۲۳۴، موارد و جرایم مربوط به این قانون به صورت مصدقاتی بر شمرده شده است. هر موضوعی که به نهادهای نظامی، نیروهای مسلح، پادگان‌ها و اردوگاه‌های نظامی، مناطق مرزی، اموال ارتش، تأسیسات نظامی، مهمات، مدارک و امور محرمانه اختصاص داشته و هر چیزی که مستقیم به نظامیان در حین انجام وظیفه، مربوط باشد، باید در دادگاه‌های نظامی رسیدگی شود.

نکته‌ای مهم که در این خصوص وجود دارد، این است که ارتش مصر، فعالیت‌های اقتصادی گسترده‌ای در این کشور دارد و کارخانجات زیادی به نظامیان تعلق دارد و این امر، باعث می‌شود پرونده‌های عادی به راحتی به دادگاه‌های نظامی منتقل و براساس منافع نظامیان بررسی شوند. انتصاب وزیر دفاع از سوی رئیس‌جمهور پس از موافقت شورای عالی نیروهای مسلح، یکی از موارد ایرادهای مخالفان قانون اساسی است؛ از نظر موافقان، هدف این ماده، اطمینان یافتن به این اصل است که *عبد الفتاح السیسی*، وزیر دفاع پیشین که طرح براندازی مرسی را رهبری کرد، عوض نمی‌شود (Rizk & El Sharnoubi, 2013: p2).

هدف دیگر این ماده، محافظت از نهاد نظامی مصر در برابر حملات سیاسی گروه‌های فشار در جامعه است؛ از نظر اینان، ضرورت حفظ امنیت ملی و مقابله با چالش‌هایی که امنیت ملی را تهدید می‌کند، ایجاب می‌کند، نیروهای مسلح به فعالیت حرفه‌ای و انضباط پایبند باشند

و به‌طور صرف به دفاع از کشور بپردازند؛ نهاد نظامی مصر در طول تاریخ خود، همواره به این وظایف اصلی پایبند مانده است.

نتیجه‌گیری

شکست مصر از اسرائیل در جنگ ۱۹۴۸ که دلیل عمده آن را فساد و ناکارآمدی دستگاه دولتی ملک فاروق (پادشاه وقت مصر) مطرح می‌کنند، موجب شد تا در سال ۱۹۵۲ گروهی موسوم به جنبش افسران آزاد، کودتایی نظامی را برنامه‌ریزی کنند که خود به نقطه عطفی در تاریخ مصر انجامید. کودتای افسران آزاد در ۱۹۵۲، به رهبری جمال عبدالناصر، به‌روشنی نشان داد که آنچه درباره نهاد ارتش در جهان سوم بیان می‌شود، درست است. نیروهای نظامی در این‌گونه کشورها، منضبط‌ترین نیروهای اجتماعی هستند که به‌طور مدرن تربیت یافته، اهداف نوسازانه پیشروانه‌تر از دیگر نیروهای اجتماعی دارند. نوع نظام سیاسی که از درون این نیرو برمی‌خیزد، در بیشتر مواقع، ویژگی ضددموکراتیک داشته، به دیکتاتوری می‌انجامد. پس از این کودتا بود که افسران نظامی در نظام سیاسی مصر، بسیار نفوذ کرده، به‌طور تقریبی، تمامی مناصب مهم سیاسی از جمله ریاست جمهوری، مشاوران رئیس‌جمهور، نخست‌وزیری و مشاوران او، فرماندهی کل قوا و بسیاری از وزارت‌های مهم دیگر را در میان خود نگاه‌داشتند.

پس از کودتا ۱۹۵۲ ارتش، همه رئیس‌جمهورها، یعنی محمد نجیب، جمال عبدالناصر، محمد انور سادات، محمد حسنی مبارک و بعد از انقلاب هم، رئیس دوره انتقالی، محمد حسین طنطاوی و پس از کودتا ضد دولت مرسى، ژنرال عبدالفتاح السیسی، همگی از امرای ارتش و نظامی بوده‌اند. نهاد ارتش در مصر، مانند ارتش‌های کلاسیک پاکستان و ترکیه، خود را حافظ تمامیت کشور و قانون اساسی معرفی می‌کند. ژنرال‌ها در بلوایی که قاهره را فراگرفته بود، این‌گونه در افکار عمومی مصر تبیین کردند که خطر از دست رفتن ثبات کشور، آنها را به حضور در سیاست مکلف کرده است؛ این تعریف، موجب شد در نگاه عده‌ای، مداخله ارتش در این برهه، نه تنها مذموم نباشد، بلکه نوعی رسالت تاریخی به‌نظریاید.

ارتش در طول انقلاب مصر و به‌خصوص پس از سقوط مرسى سعی کرد، این ذهنیت تاریخی مصری‌ها را زنده کند که مهم‌ترین عامل (فاکتور) ثبات در مصر محسوب می‌شود.

تصمیم ارتش برای همراهی با مخالفان مرسی و چیدن میوه تظاهرات تَمَرَد، از موقعیت‌شناسی آنها نشان‌دارد و شاهدی است بر اینکه نهاد نظامی مصر، با سیاست عجین شده‌است. ژنرال‌ها هم به حفظ منافع اقتصادی خویش می‌اندیشند و هم به موقعیت سیاسی خود و برای همین، از موقعیت بهره‌برده، در میان هرج و مرج مخالفان و موافقان، ناگهان سر رسیدند و رشته امور سیاسی و اقتصادی مصر را در دست گرفتند.

مداخلات ارتش را در ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ می‌توان به‌عنوان کوششی در جهت بازیابی مرکزیت خود درون طبقه حاکم (به‌ویژه پس از ۲۰۱۱) و نیز محافظت از امتیازهایش در برابر اعتراض‌ها تلقی کرد؛ به بیان دیگر، درحالی‌که تحقق مطالبات انقلابی اصلی، متضمن سرنگونی طبقه حاکم بود، ارتش، فقط کوشید طبقه حاکم را در جهت حفاظت از منافعی بازسازی کند. ارتش سعی کرد، انرژی موجود در کف خیابان را کنترل و مهار کند. منفعت ارتش در وهله نخست، حفظ وضع موجود است که اجازه می‌دهد، طبقه حاکم در قدرت بماند و طرح اقتصادی - سیاسی‌اش را پی‌بگیرد؛ چیزی که به‌طور دقیق، عمده معترضان کوشیده‌اند تا آن را پس از ۲۰۱۱ نابود سازند. مطالبات اصلی ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، به‌ویژه مطالبه برابری اجتماعی، مستلزم سرنگونی طبقه حاکم و سیاست‌های آنهاست.

پس از این اتفاق بزرگ و خیره‌کننده ارتش مصر که توانسته بود در یک سناریو حسابگرانه، دولتی برآمده از انقلابی مردمی را با کودتا و در قالب انقلابی وارونه به پایین بکشد، در واقع، ارتش با مدیریت صحنه موافقان و مخالفان در اردوکشی‌های خیابانی توانست به بهانه ایجاد امنیت و حفظ کشور از سقوط، به خلع مرسی از قدرت و تعیین دولت جدید دست بزند.

با این حال، نکته نهایی که می‌بایست به آن توجه داشت، این است که ساخت سیاسی در مصر، سه ضلع دارد: ارتش، اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها؛ غفلت از هر یک از این اضلاع می‌تواند پایداری و ثبات دولت را در مصر به‌خطر اندازد و تحولات را پرفراز و نشیب سازد؛ حذف هر یک از اضلاع، تبعات خود را در پی دارد. همان‌طور که در دوره مرسی، اسلام‌گرایان اخوانی با حذف دو ضلع دیگر، کشور را به سمت عدم وفاق و تولید بحران پیش بردند، امروزه نیز ارتش و لیبرال‌ها با حذف اسلام‌گرایان و به‌خصوص جناح اخوانی، زمینه تولید بحران و افراطی‌گری‌ها را فراهم کرده‌اند.

با توجه به فضای ایدئولوژیک و جغرافیایی، هر نوع هرج و مرج در مصر می‌تواند به فعالیت‌های افراطی منجر شود؛ برای نمونه، بعضی از نیروهای اخوان المسلمین، تحت تأثیر آرای برخی از نظریه‌پردازان سلف خود مانند سید قطب و پراکندگی القاعده مغرب اسلامی در شمال آفریقا می‌توانند فضای جامعه مصر را به سمت رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر سوق دهند که این از نظر داخلی به معنای مشروعیت‌بخشیدن به تداوم حکومت ارتشیان است زیرا در این فضا، ارتش به دلیل کنترل هرج و مرج، بازتولید می‌شود.

به نظر می‌رسد که راه‌حل برای تمام گروه‌های سیاسی و اجتماعی در مصر، توجه به ساختار و بافتار جامعه مصر است؛ امری که لازمه آن، مشارکت هر سه ضلع در سیاست و حکومت است و پس از آن، کارکرد این اضلاع نیز باید مدنظر قرارگیرد تا از طریق مشروعیت‌بخشی کارکردی نظام سیاسی مصر در تحقق آرمان‌های خود، موفق شود؛ به‌رحال آنچه امروزه در مصر شاهد آن هستیم، واکنش ارتش به عملکرد اخوان المسلمین در دوره مرسی است. به نظر می‌رسد، تعادل در این کنش‌ها و واکنش‌ها و اصلاح خطاهای دو طرف، امری ضروری برای ثبات و توسعه در مصر است.

منابع

۱- منابع فارسی

- باقری دولت‌آبادی، علی و مهدی عوض‌پور (۱۳۹۲)؛ *انقلاب مصر، ریشه‌ها، بازیگران و پیامدها* (با تمرکز به دوره ۲۰۱۱-۲۰۱۳)؛ تهران: گروه مطالعات آفریقا.
- حسینی، مختار (۱۳۸۱)؛ *برآورد استراتژیک مصر*؛ ج ۱، ج ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ذوالفقاری، سید محمد و محسن محمدی (۱۳۹۳)؛ *بررسی تحولات سیاسی اجتماعی مصر*؛ تهران: پژوهشکده حج و زیارت، گروه مطالعات سیاسی-اجتماعی.
- کردونی، روزبه (۱۳۹۲)؛ *نگاهی به جایگاه ارتش در اقتصاد مصر*؛ تهران: پژوهشکده مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

- کاویانی، مراد و چمران بویه (۱۳۹۰)؛ «تأثیر ژئوپلیتیک رسانه بر جنبش‌های نوین اجتماعی»،
مجموعه مقالات اسلام و تحولات ژئوپلیتیکی خاورمیانه و شمال آفریقا؛ تهران: انجمن
ژئوپلیتیک ایران، ص ۳۹۱ تا ۴۰۶.

۲- منابع انگلیسی

- Abdel-Malek, Anouar (1968), *Egypt: Military Society: The Army Regime, the Left, and Social Change under Nasser*, New York: Random House.
- Abul-Magd, Zeinab (2013), "The Egyptian Military in Politics and the Economy: Recent History and Current Transition Status", *Cmi Insight*, October, No 2, pp1-6.
- Amin, Galal A. (2000), *Whatever Happened to the Egyptians? Changes in Egyptian Society from 1950 to the Present*, Cairo: American University in Cairo Press.
- Amin, Galal A. (2011), *Egypt in the Era of Hosni Mubarak 1981-2011*, Cairo: American University in Cairo Press.
- Clapham, Christopher & Philip, George (1985), *The Political Dilemmas of Military Regimes*, London: Crooin Helm.
- Cooley, John (1972), "Egyptian army unrest tests Sadat diplomacy," *Christian Science Monitor*, October 24.
- Harb, Imad (2003), "The Egyptian Military in Politics: Disengagement or Accommodation? ", *The Middle East Journal*, Vol. 57, No. 2, spring, pp. 269-290.
- Kandil, Hazem (2012), *Soldiers, Spies and Statesmen: Egypt's Road to Revolt*, Verso Books.
- Kartveit, Bard & Jumbert, Maria Gabrielsen (2014). *Civil-Military Relations in the Middle East: A Literature Review*, *Chr. Michelsen Institute (CMI)*, Bergen, Norway.

- Monier, Elizabeth Iskander & Ranko, Annette (2013), "The Fall of the Muslim Brotherhood: Implications for Egypt". *Middle East Policy*, Volume 20, Issue 4, winter, pp111-123.
- Nagi, Saad Z. & Nagi, Omar (2011), "Stratification and Mobility in Contemporary Egypt," *Population Review*, Vol. 50, No. 1.
- Rubin, Barry (2001), "The Military in Contemporary Middle East Politics", *Middle East Review of International Affairs Journal*, Vol. 5, No. 1, March, pp47-62.
- Satloff, Robert (1988), *Army and Politics in Mubarak's Egypt Paperback*, *Washington Institute for Near East Policy*.
- Shahine, Selim H. (2013), "Youth and the Revolution in Egypt," *Anthropology Today* 27, No. 2.
- Timothy, Mitchell (2002), *Rule of Experts: Egypt, Techno-politics, Modernity*, *University of California Press*.
- Tschirgi, Dan; Kazziha, Walid and McMahon, Sean F. (2013), *Egypt's Tahrir Revolution*, Lynne Rienner Publishers.

۳- منابع الکترونیکی

- آقاداتی، میثم (۱۳۹۲): «بیم‌ها و امیدها در ارتش مصر»، *اندیشکده راهبردی تبیین*؛ مندرج در:
 - <http://tabyincenter.ir/index.php/menu-examples/child-items-5>
- بخشی، احمد (۱۳۹۳): «میلیتاریسم؛ نظام سیاسی جدید مصر در یک کلمه»، *پایگاه تحلیلی-تبیینی برهان*؛ مندرج در:
 - <http://www.borhan.ir/Mobile/Detail.aspx?Id=8469>.

- سالم، سارا (۱۳۹۲)؛ «ارتش مصر و انقلاب ۲۰۱۱»، ترجمه مهرداد امامی، پایگاه علمی انسان‌شناسی و فرهنگ؛ مندرج در:

<http://anthropology.ir/node/19918>. -

-AbuKhalil, As'ad (2013), "The New Egyptian Constitution: Blueprint of the Sisi Republic?" al-akhbar, Thu, 5 December, at: <http://english.al-akhbar.com/node/17815/>.

-Ashour, Omar (2012), "Egypt's Draft Constitution: How Democratic Is It?" brookings.edu, 21 December, at: <http://www.brookings.edu/research/opinions/2012/12/21-egypt-constitution-ashour>.

Archive of SID